

رابطه تحول اخلاقی با دگرگونی پیت تحول شناختی در کودکان

• قسمت آخر

• عبدالعظیم کریمی

توصیه‌ها و راهبردهای عملی در تربیت اخلاقی



پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله جامع علوم انسانی

قضای اخلاقی در سطح پایین‌تری هستند. (کهلیبرگ ۱۹۶۹) افرادی که بر مبنای معماهای کهلیبرگ از لحاظ اخلاقی در تراز بالاتری قرار می‌گیرند، بیشتر امکان دارد به کمک یک فرد نیازمند و پریشان حال بشتابند تا افرادی که نمره کمتر در حل این معما دارند. (هاستن و کورت ۱۹۷۶) با این حال در پژوهشی که در زمینه رابطه بین سطوح اخلاقی در نظام کهلیبرگ و رفتار شخص در موقعتهای خاص (مثلاً امکان تقلب در

همبستگی دارد؟ آیا کودکانی که در استدلال اخلاقی پیشرفته‌تر هستند، در عمل نیز این پیشرفت، همخوانی دارد؟ آیا می‌توانند در رفتار خود به تناسب حکمی که کرده‌اند عمل نمایند؟

کهلیبرگ معتقد است که بین تفکر اخلاقی و رفتار اخلاقی تا حدودی ارتباط وجود دارد، برای مثال بزه‌کاران در مقایسه با افراد مطیع قانون که از نظر تراز سنی و هوشی یکسان هستند از لحاظ

تفاوت بین حکم اخلاقی (استدلال اخلاقی) و رفتار اخلاقی (عمل اخلاقی) چگونه می‌توان حکم اخلاقی را با رفتار اخلاقی هماهنگ کرد؟ چه عواملی باعث افزایش فاصله بین حکم اخلاقی و رفتار اخلاقی می‌گردد؟ در حقیقت مفهوم ربا، تظاهر، نفاق، اصطلاحاتی است که مصداق ارزش فاصله بین حرف اخلاقی تا عمل اخلاقی است. و آیا اساساً تا چه میزان رفتار اخلاقی با حکم اخلاقی

عامل دیگری که اهمیتی معادل دو عامل یاد شده دارد، توانایی همدلی (هم احساس) یا درک متقابل با افراد دیگر است به این معنا که شخص بتواند خود را به جای دیگران بگذارد. درک احساسات دیگران ما را به یاری رساندن به آنها بر می انگیزاند.

چگونگی هماهنگی بین حکم اخلاقی

رفتار اخلاقی

یکی از مسائل اخلاقی که کهلبرگ در تحقیقات خود بدان پرداخته، مساله فاصله بین عقاید، دانسته‌ها و استدلال‌های اخلاقی از یکسو، و رفتار و عمل اخلاقی از سوی دیگر است. او معتقد است یک جریان شناختی - احساسی (عاطفی) یا منجر به بروز چنین ناهماهنگی یا بی‌ثباتی می‌شود.

کهلبرگ برای ایجاد هماهنگی بین حکم اخلاقی و رفتار اخلاقی مدل و یا شیوه‌ای را که به چهار مرحله پی در پی تقسیم می‌شود، پیشنهاد می‌کند.

۱) تفسیر فرد از موقعیت اخلاقی:

فرد در برخورد با یک موقعیت اخلاقی اولین اقدامی که می‌کند این است که، بر اساس مراحل ششگانه استدلال اخلاقی کهلبرگ تفسیری از واقعه یا داستان اخلاقی ارائه می‌دهد. (یعنی استدلالی می‌کند که به هر حال در یکی از مراحل ششگانه قرار می‌گیرد).

امتحان یا رفتار ایثارگرانه) صورت گرفته است ضرایب همبستگی حاصل به طور کلی در سطح پایینی بوده است.

ما اغلب می‌دانیم چه باید کرد، اما وقتی پای منافع شخصی به میان آید ممکن است از انجام آن کار سرباززنیم. برای مثال در یک موقعیت فرضی (نحوه تقسیم مقداری شکلات بین کارکنان یک گروه) قضاوت کردن درباره مفهوم «منصفانه بودن» پخته‌تر از زمانی بود که مساله به صورت عملی و واقعی مطرح گردید. کودکانی که در موقعیت فرضی (در حکم اخلاقی) معتقد به اختصاص مشکلات بیشتر برای کار بیشتر بودند، وقتی نوبت به گروه خودشان رسید، اغلب این نظر را پیش کشیدند که بهتر است که سهم همه مساوی باشد، به ویژه در مواردی که خود در زمره کم کارها بودند. برخی از آنها که قبلاً طرفدار سهم مساوی برای همه بودند، وقتی موقعیت به صورت واقعی عرضه گردید، خواهان بیشترین سهم برای خودشان شدند. (دامون ۱۹۷۷).

رفتار اخلاقی، علاوه بر توانایی استدلال در ارتباط با معماهای اخلاقی به عوامل متعدد دیگری نیز بستگی دارد، دو عامل عمده در این زمینه عبارتند از:

۱- توانایی توجه به پی آمدهای درازمدت اعمال خود (به جای توجه به پاداشهای فوری).

۲- توانایی کنترل رفتار خود.

۲) انتخاب:

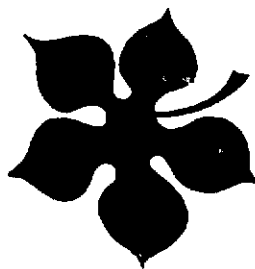
در قدم بعدی فرد، عملی را که مناسب و درست با آن موقعیت اخلاقی تلقی می‌کند بر می‌گزیند. در این انتخاب نیز، همان مرحله استدلال اخلاقی فرد، نقش دارد.

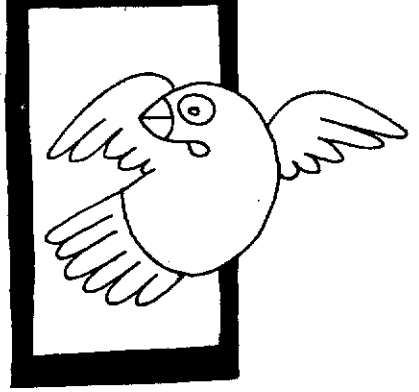
۳) قضاوت:

در قدم بعدی، فرد به میزان مسئولیت و الزامی که این انتخاب برایش آورد توجه می‌کند و در واقع در این مرحله قضاوتی درباره مسئولیت آفرینی و موقعیت و انتخابی که کرده انجام می‌دهد.

۴) عمل:

در انتها اگر قضاوت مرحله قبلی به میزان کافی مسئولیت‌ساز و الزام‌آور باشد آن انتخاب به عمل می‌پیوندد و بالاخره حکم اخلاقی به رفتار اخلاقی منجر می‌گردد. (این احساس مسئولیت از درون، فطرت و طبیعت کودک و معیارهای درون‌سازی شده که دارای باری عاطفی و احساسی است ناشی می‌شود و نمی‌توان صرفاً با القا و عوامل بیرونی و استدلال‌های عقلانی او را به این حالت وادار نمود.) و اگر مسئولیتی به همراه نیابرد امکان وقوع رفتار اخلاقی به همراه حکم اخلاقی کم می‌شود (یعنی تضاد یا نفاق بین حکم اخلاقی و رفتار اخلاقی).





□ چگونه کودک ارزشها و دستورات

اخلاقی را درونی می کند؟

پیاژه می گوید: هر گاه چیزی را به کودک بیاموزیم مانع شده ایم که خود شخصاً آن را کشف و یا اختراع کند. کودک را باید در برابر ندانسته ها قرار داد و نه دانسته ها. این جملات بیانگر شیوه ای متمایز از روشهای جاری و سنتی در تدریس و تربیت کودکان است. وظیفه اولیا و مربیان و معلمان این نیست که کودکان را آن گونه که خود می خواهند یا می دانند آموزش دهند و یا تربیت کنند بلکه از آن مهمتر باید به تراز تحول روانی کودک توجه کنند که او چه می خواهد و چه می داند؟ لذا به جای توصیه های مستقیم و باید و نبایدهای رو در رو به کودک، باید از پرسش های سقراطی در کشف طبیعت تفکر و استدلال کودک استفاده نمود.

برای مثال پدر و مادرها و یا معلمان شکایت می کنند که هر چه به بچه ها می گویی، انگار از یک گوش می گیرند و از گوش دیگر بیرون می کنند. مشکل اینجاست که کار اغلب والدین یا معلمان در این خلاصه شده است که صرفاً از طریق نصیحت و گفتارهای مکرر مسائل خود را به کودکان منتقل و یا تحمیل کنند در حالی که این کودک است که باید شخصاً واجد چنین رفتارهایی باشد. و نمونه ای از این برخورد را می توان به شرح

زیر عنوان نمود:

«محسن ۵ ساله، به منزل دوستش احمد رفته بود تا با یکدیگر بازی کنند. در جریان بازی اختلافی بروز کرد و محسن با عروسک خود ضربه ای به احمد زد و بازی در همانجا خاتمه یافت. پدر و مادر محسن از روش پرسش و طرح معما، به جای نصیحت مستقیم و دستورات آمرانه، استفاده کردند تا فرزند خود را از احساس درستش آگاه کنند.

پدر: امروز وقتی با احمد بازی می کردی چه اتفاقی افتاد؟

محسن: احمد با من بازی نمی کرد، همش با رضا بازی می کرد، منم با عروسک به سرش زدم.

مادر: به نظر تو کار درستی کردی؟

محسن: نه

مادر: چرا نه؟

محسن: برای اینکه دردش آمد.

مادر: بله دردش آمد. سرش درد گرفت.

اما به نظر تو تنها سرش درد گرفت؟

محسن: نه، اوقاتش هم تلخ شد.

پدر: چرا باید اوقاتش تلخ شده باشد.

محسن: ممکن است خیال کند که او را

دوست ندارم.

پدر: خوب اگر اینطور فکر کند چه می شود؟

محسن: ناراحت می شود.

مادر: بسیار خوب، اگر باز هم با احمد

بازی کنی و او به حرفت گوش ندهد چه

می کنی؟

محسن: او را نمی زنم.

مادر: بله البته، اما چطور می توانی

اختلاف آن را حل کنی؟

محسن: نمی دانم.

مادر: خوب، به نظر من اگر بخواهی تو

هم می توانی به گوشه ای بروی و تنها با

خودت بازی کنی، احتمالاً کنجکاوی

احمد را جلب می کنی آن وقت برای

اینکه بداند تو چکار می کنی سراغت

می آید.

محسن: خیلی خوب، آگه نیامد چی؟

مادر: می توانی بگویی، احمد اگر نتوانیم

با هم بازی کنیم، بهتر است به خانه

خودم بروم.

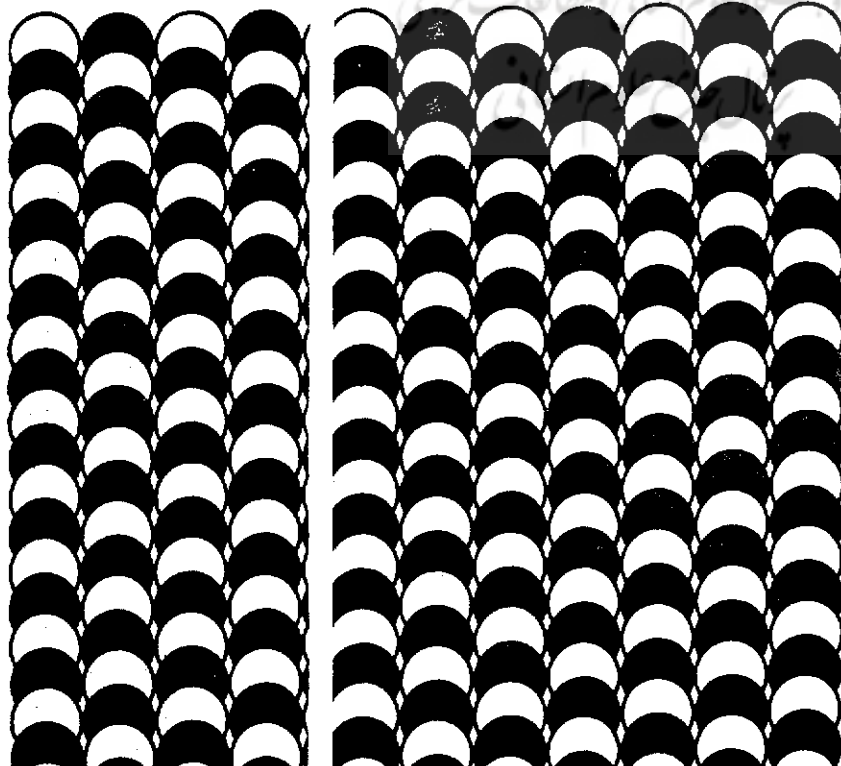
پدر: الا برای اینکه هم خودت

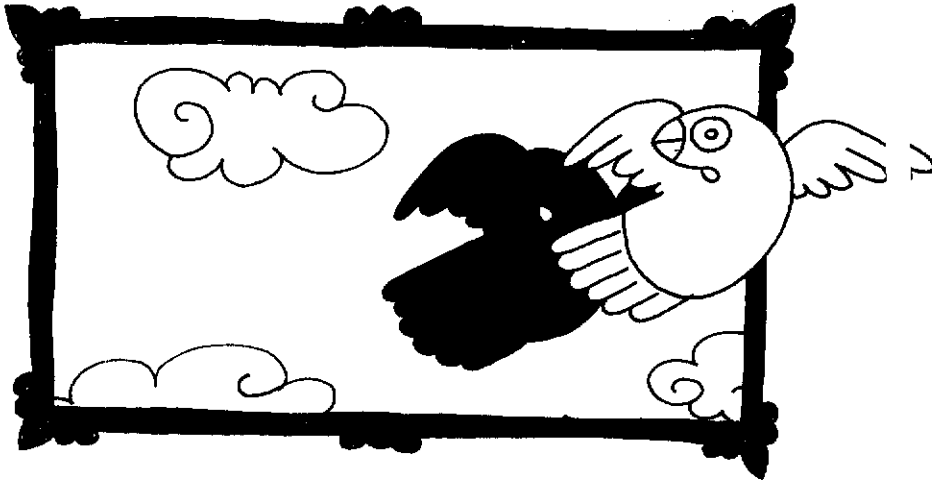
خوشحال شوی و هم احمد چه می توانی

بکنی؟

محسن: به او تلفن می زنم و عذرخواهی

می کنم (و همین کار را هم کرد).





همانطوری که ملاحظه می‌شود، پدر و مادر محسن از طریق طرح سؤالات و معماهایی کودک را در کشف راه حل و یافتن منطقی که با خصوصیات مرحله بالاتر همراه است یاری می‌دهند. باید توجه داشته باشیم که هدف روش سؤال، ایجاد احساس تقصیر و گناه در کودک نیست بلکه هدف این است که او با رعایت احساسات دیگران، به تحول اخلاقی خود کمک کند.

نمونه‌ای از دو برخورد متفاوت با کودک، یکی با شیوه مستقیم، مکانیکی، صوری، دستوری که صرفاً مبتنی بر کنترل عامل برونی است و دیگری با شیوه اکتشافی، فعال، غیر مستقیم که صرفاً مبتنی بر عامل درونی است، بدین معنی که در شیوه اخیر نحوه رفتار با کودک به گونه‌ای است که خود شخصاً از طریق کشف علت رفتار خود پی به ارزشها و اعمال درست می‌برد:

به این ترتیب ما با این گونه روشها می‌توانیم کودک را در پی ریزی ساختهای ذهنی رشد توسط خودش یاری دهیم و انضباط درونی را که بر پایه درون‌سازی مقررات و ارزشهاست جایگزین انضباط برونی و تحمیلی که مبتنی بر نصایح نقصی و عوامل فشار و اجبار است بنماییم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

بپرسد:	به جای گفتن
(۱) وقت رفتن است، چه باید بکنی؟	ت را بپوش.	(۱) وقت رفتن است کفش و لباس
(۲) به نظر تو، من با شنیدن این حرفها چه احساسی پیدا می‌کنم؟	کلی ممنوع است.	۲- این طرز صحبت در خانه ما بگ
(۳) مقررات خانواده ما درباره زمان مراجعت به منزل چه می‌گویند؟	شدن هوا بیرون از خانه بمانی،	(۳) نه، حق نداری بعد از تاریک خودت این را خوب می‌دانی.